زن شرور دو بار زندگی می‌کند

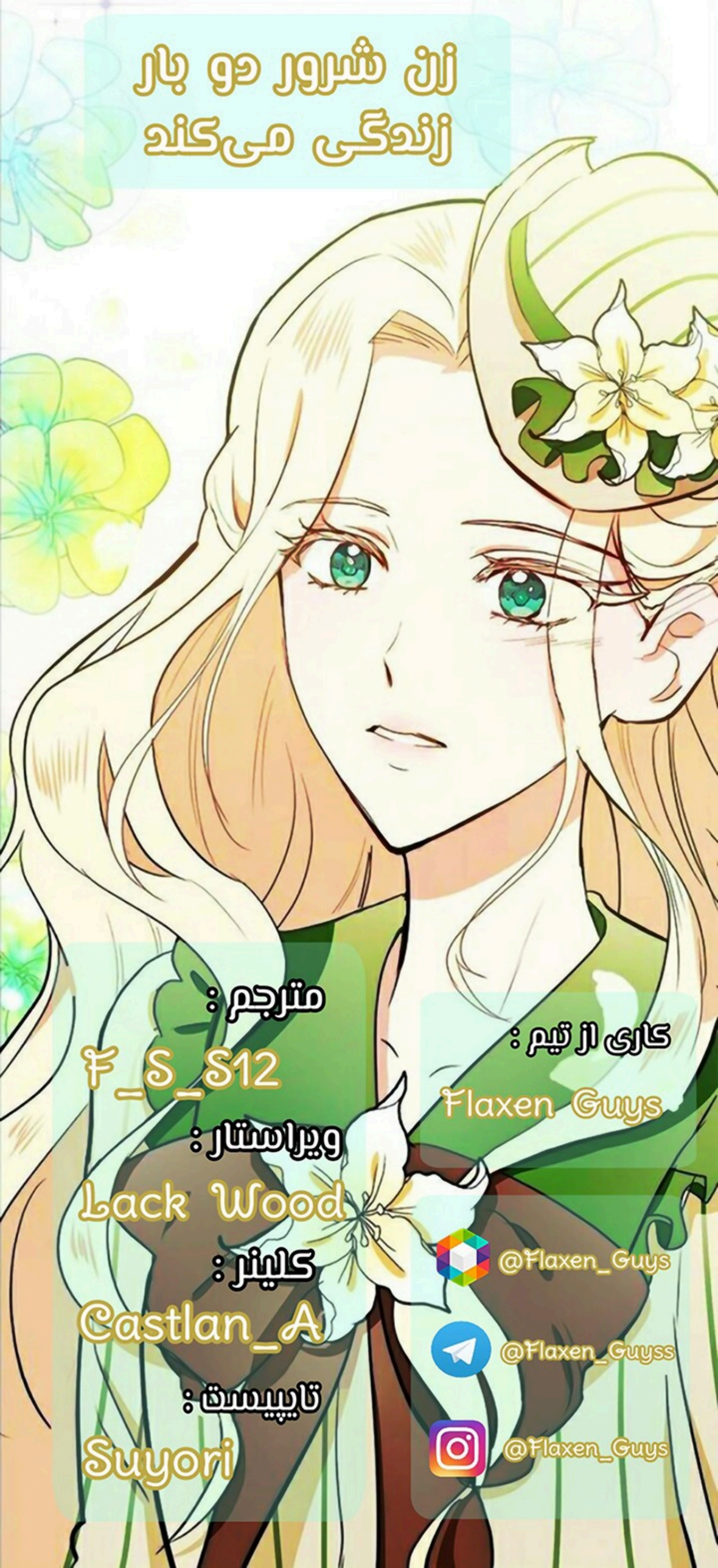

مترجم :

F_S_S12

کاری از تیم :

Flaxen Guys

ویراستار :

Lack Wood

کلینر :

Castlan_A

تایپیست :

Suyori

@Flaxen_Guys

@Flaxen_Guyss

@Flaxen_Guys

The Villainess Lives Twice

وِبتک آمیزی: Park Jeyoo, Kim Dalhae | حروف: Peachberry
نویسنده: Han Mint

روستای شورش‌ها
این روستا هیچ اسم مشخصی نداره.
پوش روی نقشه نشون داده نشده.

وقتی که کردز دوک با اسم کشته شدن.
همه شوالیه‌های زیردستشون و کارمندای پایتخت هم کشته شدن.
روستای شورش‌ها باید که تاوانشونی اونا مقتل شدن.

وقتی بعد از اینکه مطلوم شدن به اتفاقی افتاده این روستا تاثیر نشد.
که معلوم می‌شد که بیخ تاوانیدن تاثیری رو مقتل کردند.
دوک‌نشین آوروت تو درهم میفتاد

عزاداری و تعلیم دادن به همسرم برای مرگ فرانسیس به همین زودیا تموم نشد.
با رفتاشون به یاد می‌ی تربیت و دیدن ساختن.
و حتی من اولویا اذیت می‌کردن اگاهی به مردن مشکوک پدرم

کم کم نیورت‌ها از روستا رفتن.
بعضیام تاثر فاجاتیک‌شونو زنده کردن و خیال‌ی به توی‌ی ذهن کشاندن.

اختلال به ظهر همون پدر که کمی ریه‌شان پیاپی فرار به پاهم معرفی کنی با ته.

مشکلی نیست.

دوشس همین الانشم راجع به نشان می‌دونه.

متوجهم.

نامه آخر تو خودم به نظر گرند دوک خیلی بهت اعتماد داره.

درسته

اولش خیلی نگران بودم.

گرند دوشس در غیاب گرند دوک جانشین خوبیه.

ولی این واقعا به غرضت کمکی برای خدمت به گرند دوک.

نه، خیلی بیشتر از این حرفهاست.

گرند دوشس در غیاب گرند دوک همین‌طوره؟

خوشحالی که اینو می‌شنوم

چیزی که خیلی خوبه اینه که گرند دوک، باتو رو خیلی دوست داره.

خدای من. واقعاً همین‌طوره؟

تو هم اگه ببینش، تعجب می‌کنی. به ندرت می‌تونی صورتشو این‌طوری خوشحال ببینی.

هم.

تو ذهنی. اون یه انسان جدی، رک و مهربون بود.

فاضلات سدریک

اولین باره که اینو می‌شنوم. نمی‌دونستم اینطوم می‌تونن این‌طوری باشن.

به خاطر همین. من. آرون و همه‌ی کسانی که اینجای از باتو ممنونیم

اوبری در مقایسه با اون هلمز تازه‌کار...

قبلاً عاشق‌کتاب، خیابی لوسشی می‌برد.
اینه با لوبه به مشکل، خیابی پیر...

ترام اما ساخته، ولی تجربه‌ام چند ماه از تنها کوچکم‌تر با پرش‌ساخته.
قدم

اتفاقی افتاده؟
به هر حال، خیابی خوشحالم که اینجایی.
تو...

مثل اینکه ایشون با تو هم کار داره.

یادته بهت گفته بودم دوشس قراره به دستیار انتخاب کنن؟
آره، تو نامه برام نوشته بودی.

اوبری به عنوان دستیارشون انتخاب شد...

بانو مارکیز!
تاریخ

به مشکلی پیش اومده.
دون
دون

چه خبر شده؟

راستش...

چی؟ اویری؟

باید به دیدن بانو بروم.
لشیا، می‌دونی اتاقت کجاست دیگه؟

آره. مشکلی نیست. خودم می‌تونم پیداش کنم. نگران نباش.
باشه. بعداً می‌بینمت.

...
اینجا خیلی گرم و ترمه.

کیحکاوم بدونم بانو چه‌جور آدمیه.

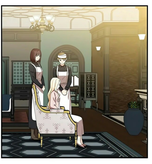

بانو

عصبانی‌اید؟

نه اون‌قدرام عصبی نیستم.

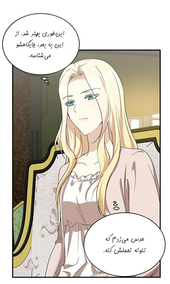

معذرت می‌خواهم بانو.
من نباید بانو اوبری رو ناراحت می‌کردم.

تقصیر تو نیست. دیر یا زود این اتفاق میفتاد.
زحمت چطوره؟

خوبه، فقط به خراش سازدمی.
خونریزی‌اش بند آمده.

مثل اینه که بازومو بیرم و خونریزی کنه.

خدا رو شکر.

هرچند کمکم کنی لباسامو عوض کنم؟ چون تو همیشه کمکم می‌کنی، با تو راحترم.
تق
تق
بله، بانوی من.

در واقع، هنوز کام هانم بود.
ولی اهمیتی نداره.

عجیب، نیست که ارباب به پیشنهادمو بزنه.
این‌طور نیست؟
همین برای من کافیه.

کمک هرچی از کمک‌گذاری مهم نیه، باشین اوبریه.

این دو نفر از بازه‌های مهم این قلعه‌دوزین که مردم بهشون تکیه می‌کنن.

نمی‌دونم چرا این‌قدر برام مهمه.
ولی نمی‌خوام هیچ اتفاقی برای برانون افتاد.
بهترین پیشنهاد.

آه

چون جشن سال نوئه، یه لباس رنگ روشن انتخاب کردم.
رنگ موهای بانو این‌قدر خوبه که همه‌ی رنگا بهشون میاد.

بانو امیلی واقعاً عالین.
آه، همه!
گفتن تو شمال هوا خیلی سرد می‌شه.
پس اونجا می‌تونن از یقه کمک بگیرن و زیرش لباسای گرمی بپوشن.

راستش اولش فکر کردم برانون بزرگ باشه.
ولی با خزی که روشه، کاملاً اندازه‌س.
همین طوره.

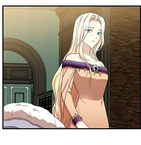

سوفی،

لباسی که امروز برام انتخاب کردی رو خیلی دوست داشتم، پس می‌خوام به هدیه بهت بدم
گردن زدن

... بله؟ و ـ ولی...

صـ ـمن واقعاً حالم خوبه.
لبخند

مگه بهت نگفتم از لباسی که برام انتخاب کردی، خوشم اومد؟
لبخند

اوه، بله متوجه شدم.
قین قین
ممنونم، بانو...

تق
بانوی من، مارگارت هستم.